



## درس خارج اصول آیت الله اراکی دامت برکاته

عنوان درس:	خارج اصول فقه	جلسه ۶۷	تاریخ درس:	۱۳۹۹/۱۱/۲۵
عنوان فرعی ۱	مقدمات تصدیقیه بحث حجج و امارات			
عنوان فرعی ۲	مباحث قطع			
عنوان فرعی ۳	تقسیم قطع موضوعی به لحاظ متعلق			
مقرر:	حجت الاسلام محمد علی زحمت کش			

تاکنون درباره «اخذ العلم شرطاً فی الحکم نفسه» بحث می کردیم، که آیا ممکن است عقلاً یا ممکن نیست. چهار روش از روش هایی که برای حل مشکل دور در اینجا مطرح شده است را بیان کردیم، با توجه به اینکه در شرع مواردی داریم که حکم شرعی، مشروط به علم به آن شده است، مثل صلاة قصر، یا وجوب جهر و اخفا؛ لذا باید مشکل ثبوتی حل می شد و گفتیم چهار روش برای حل مشکل ثبوتی ارائه شده: روش مبتنی بر تعدد جعل و مجعول، روش مبتنی بر اخذ علم فرضی در موضوع حکم که ما این روش را تأیید کردیم و گفتیم راه حل صحیح نیز همین روش است، و بعد روش دیگری را مطرح کردیم و آخرین روش نیز روش متمم جعل مرحوم میرزای نائینی بوده است و توضیح دادیم که این روش متمم جعل میرزا، روش درستی نیست و اشکال بر آن وارد است.

گفتیم در اینجا دو مسأله وجود دارد، یکی اخذ العلم بالحکم شرطاً فی موضوع الحکم، و دیگری اخذ العلم بالحکم مانعاً فی موضوع الحکم؛ بحث امروز ما در مسأله دوم از این دو مسأله است که یعنی گفته شود اگر علم به حکم پیدا کردی، دیگر این حکم بر تو ثابت نیست؛ آیا چنین چیزی ممکن است یا خیر؟ در مواردی گفته می شود چنین چیزی در شرع وجود دارد یا بعضی از جریان های فکری اصولی مدعی شده اند که گاهی علم به حکم، مانع از ثبوت حکم می شود مثلاً اگر کسی قائل شد به اینکه اخباریینی که علم از غیر طریق کتاب و سنت را حجت نمی دانند، که برگشت این به این است که اگر از غیر طریق کتاب و سنت قطع برای تو حاصل شد، دیگر آن حکم بر تو ثابت نیست یا مثلاً فرض کنید که ما قائل شدیم به اینکه علم حاصل از قیاس، بر او حجت نیست، بازگشتش به این است که گفته شود علم به حکم، مانع از ثبوت حکم در حق این عالم است.

بحثمان در اینجاست که آیا چنین چیزی ممکن است تا بتوانیم که این موارد و امثال این موارد را به این شکل از «اخذ العلم مانعاً من حکم» ارجاع دهیم؟

قبل از ورود به اصل بحث، چند مقدمه را بیان می‌کنیم:

#### مقدمه اول:

به نظر می‌رسد اشکال دوری که در اخذ العلم بالحکم شرطاً وارد می‌شد، اینجا وارد نمی‌شود؛ در آنجا اشکال دور وارد می‌شد به دلیل اینکه علم طریقی در موضوع حکم اخذ می‌شد و خود حکم را متوقف بر علم به حکم می‌کند و از سویی باید حکمی باشد که علم بتواند طریق آن باشد؛ لذا اشکال دور پیش می‌آمد؛ اما اگر بخواهیم بگوییم، علم به حکم، مانع از حکم شود، برگشتش به این است که عدم العلم بالحکم، شرط در ثبوت الحکم باشد؛ یعنی این می‌شود که حکم، متوقف بر عدم العلم به آن خواهد شد؛ پس حکم متوقف بر عدم العلم به آن است، اما عدم العلم بالحکم، متوقف بر وجود حکم نیست و چه حکم باشد و چه حکم نباشد، عدم العلم بالحکم قابل فرض است.

#### مقدمه دوم:

اشکالی که اینجا ممکن است بار شود این است که اگر عدم العلم بالحکم در موضوع حکم اخذ شود، لغویت لازم می‌آید؛ منتهی در جایی لغویت لازم می‌آید که عدم العلم بالحکم مطلق، در موضوع حکم اخذ شود که شارع حکمی را جعل کند و بگوید شرط این حکم این است که علم به آن پیدا نکنی؛ این می‌شود لغو، زیرا حکم برای محرکیت و بعث عبد به سوی آن جعل می‌شود و چنین حکمی محرکیت و باعثیت نخواهد داشت زیرا مکلف اگر علم ندارد، که حکم محرکیت نخواهد داشت، و اگر علم پیدا کند، که این علم موجب عدم الحکم می‌شود؛ بنابراین چنین حکمی هیچگاه محرکیت و باعثیت به سوی عمل نخواهد داشت؛ لذا جعل و عدم جعل آن حکم تفاوتی ندارد.

بنابراین مشکلی که در اینجا به وجود می‌آید لغویت است؛ لکن لغویت در جایی است که «عدم العلم بالحکم مطلقاً» در موضوع حکم اخذ شود، نه «عدم العلم بالحکم من سبب الخاص – مثلاً قیاس –»؛ اما اگر عدم العلم من سبب الخاص در موضوع حکمی اخذ شود؛ دیگر لغویت لازم نمی‌آید؛ زیرا اگر علم از اسباب دیگر حاصل شود، حکم محرکیت دارد و فقط محرکیتش در آنجایی منتفی است که علم حاصل از سبب خاص باشد.

#### مقدمه سوم:

مرحوم شیخ رضوان الله تعالی علیه، در فرائد وقتی مبحث عدم امکان ردع از حجیت قطع را مطرح می‌کند، می‌فرماید اینکه ما می‌گوییم نمی‌توان از قطع، سلب حجیت کرد، مربوط به قطع طریقی است و قطعی که طریق به حکم است، نمی‌توان از آن سلب حجیت کرد؛ لکن اگر قطع، قطع موضوعی باشد، تابع دلیلی است

که قطع را در موضوع خودش اخذ می‌کند؛ اگر دلیل قطع از سبب خاص را در موضوع اخذ کرد، آنوقت قطع حاصل از غیر این سبب، دیگر موجب ثبوت آن حکم نخواهد شد؛ آنوقت ایشان مثال زده‌اند به کلام بعض اخباریین که قائلند به اینکه قطع حاصل از اسباب عقلیه و مقدمات عقلیه، حجیت ندارد؛ از سیاق کلام شیخ استفاده می‌شود که چون این قطع، قطع موضوعی است؛ لذا ردع از حجیتش عقلاً ممکن است و فقط در قطع طریقی نمی‌شود از آن سلب حجیت کرد.

بر شیخ، اشکالاتی گرفته شده که میرزای نائینی می‌خواهد رفع اشکال کند.

به شیخ اشکال گرفته شده که این قطعی که اخباریین قائلند حجت نیست، قطع طریقی است و می‌گویند قطع به حکم اگر از سبب عقلی حاصل شد، این قطع طریقی حجت نیست! و شما این مورد را مثالی برای قطع موضوعی آوردید.

دو جواب از این اشکال داده می‌شود؛ یک جواب اینکه قطع در اینجا موضوعی است زیرا همین که گفته شود «اگر قطع، قطع حاصل از مقدمات عقلیه باشد، حجت نیست»، خود سلب حجیت از قطع به این معنا، معنایش شرطیت عدم العلم بالحکم من الاسباب العقلیه در ثبوت حکم است؛ لذا قطع موضوعی است. اما در اشکال به این جواب اول گفته می‌شود گرچه قطع در اینجا موضوعی است، اما موضوعی طریقی است و موضوعی طریقی نیز همان محذور دارد و سلب حجیت از آن نیز معنایش این است که از طریقت قطع را از قطع سلب کنید و شما گفتید طریقت قطع قابل سلب و ردع نیست. عبارت شیخ را می‌خوانیم که برای مثال قطع موضوعی می‌فرماید:

«مثل ما ذهب إليه بعض الأخباریین من عدم جواز العمل في الشرعیات بالعلم الغير المحاصل من الكتاب والسنة»<sup>۱</sup>

بعد مرحوم میرزا بدون تعرض به اصل ایرادی که بر شیخ وارد است، اشاره‌ای به آن اشکال می‌کند و بعد به دفاع از کلام شیخ می‌پردازد و می‌فرماید:

«والغرض من جميع ذلك هو دفع ما ربما يورد على شيخنا العلامة الأنصاري قدس سره»<sup>۲</sup>

که خلاصه ما یورد همین بود که گفتیم؛ که خلاصه ما یورد این است که این قطعی که شما در اینجا مثال زدید، قطع طریقی است و نه قطع موضوعی؛ لذا این مثال نقض کلام شما می‌شود که فرمودید قطع طریقی، قابل سلب حجیت از آن نیست. مرحوم میرزا می‌خواهد بفرماید ما در چنین موردی این قطع، قطع موضوعی است

۱. فرائد الاصول؛ ج ۱، ص ۳۲.

۲. اجود التقريرات؛ ج ۲، ص ۸.

اما اشکال قطع موضوعی طریقی، این است که قطع طریقی نمی‌تواند در موضوع حکم اخذ شود زیرا دور حاصل می‌شود. به عبارت دیگر چرا این قطع طریقی نمی‌تواند در موضوع اخذ شود؟ اشکالش این نیست که نمی‌تواند از قطع سلب حجیت شود، زیرا همانطوری که شیخ فرموده است، به این دلیل که قطع موضوعی است، تابع دلیل است و دلیل این قطع را موضوع حکم قرار داده، نه قطع دیگر را؛ بنابراین اشکالش این نیست که از قطع طریقی سلب حجیت شده است؛ بلکه اشکالش این است که از آن دور لازم می‌آید؛ زیرا قطع طریقی در موضوع حکم اخذ شده است و لو اینکه در اینجا عدم القطع طریقی است؛ یعنی عدم القطع بالحکم من المقدمات العقلیه، در موضوع ثبوت الحکم اخذ شده و لازمه این، دور است؛ همانطوری که از اخذ بالحکم شرطاً در موضوع حکم دور لازم می‌آید. (یعنی مرحوم میرزا برخلاف آن مقدمه اولی که ما گفتیم سخن می‌گوید).

این مطالبی که ما بیان می‌کنیم در فرمایشات میرزا نیست؛ منتهی فرمایش میرزا مبتنی بر این مطالبی است که ما بیان می‌کنیم که می‌توان گفت آن اشکالی که شما در مسأله سلب حجیت از قطع طریقی می‌گیرید در اینجا وارد نیست؛ زیرا شیخ فرمود آنجایی که قطع در موضوع اخذ شود، تابع دلیل آن قطع در موضوع حکم است و اگر دلیل اخذ قطع در موضوع حکم خصوص قطع معینی را اخذ در موضوع حکم کرده است، دیگر آن حکم بار نمی‌شود زیرا در موضوع حکم اخذ نشده است و از این ناحیه اشکالی وجود ندارد. اشکالی که اینجا وجود دارد این است که اگر قطع در موضوع حکم اخذ شود و عدم القطع به حکم در موضوع همان حکم اخذ شود، یا به عبارت دیگر؛ قطع به حکم، مانع از ثبوت آن حکم بشود، یا عدم القطع به حکم در موضوع ثبوت الحکم اخذ شود، باز هم محذور دور لازم می‌آید؛ زیرا از یک طرف خود حکم متوقف به عدم العلم بالحکم است، و از طرف دیگر عدم العلم بالحکم، متوقف بر حکم است زیرا این عدم، عدم خاص است، نه عدم مطلق؛ توضیح اینکه علم به حکم، متوقف به حکم است و این عدم، عدم چنین علمی است و تا حکمی وجود نداشته باشد، [علم به حکمی وجود ندارد تا بخواهد عدم العلم به این حکم وجود داشته باشد]؛ یک وقت می‌گوییم عدم العلم مطلق در موضوع حکم اخذ می‌شود، در اینجا این عدم العلم، متوقف بر وجود حکم نیست؛ اما عدم العلم بالحکم در اینجا، عدمی خاص است؛ یعنی «عدم العلم بالحکم فی الحکم الذی من شأنه ان يعلم»؛ یعنی عدم علم به چنین حکمی در موضوع حکم اخذ می‌شود و آن حکمی که «من شأنه ان يعلم» است، حکمی است که موجود باشد و حکمی که موجود نیست که «من شأنه ان يعلم» نیست. خلاصه این عدم العمی که در موضوع حکم اخذ می‌شود، همانطوری که خود علم به حکم متوقف بر وجود حکم است، این عدم نیز، عدم ملکه است، نه عدم مطلق؛ یعنی «عدم العلم فی ما الذی من شأنه ان يعلم» است لذا این عدم خاص است و متوقف بر وجود حکم است؛ لذا دور در اینجا نیز وجود دارد. آنوقت با متمم جعل، مشکل دور قابل حل است؛ یعنی ما می‌گوییم در اینجا دو جعل وجود دارد که در آن جعل اول، عدم العلم در موضوع

اخذ نمی شود؛ بلکه با جعل ثانی، عدم علم به آن حکم را در موضوع مجعول یا در موضوع حکم اخذ می کند و اینچنین دور از بین خواهد رفت.

لذا مرحوم میرزا اینچنین از کلام شیخ انصاری دفع اشکال می کند؛ البته این حرفی است که ما اضافه کردیم به کلام میرزا تا معلوم شود وجه دفع اشکال از شیخ چیست و الا در تقریر نیامده و فقط آمده است که «و الغرض من جميع ذلك هو دفع ما ربما يورد على شيخنا العلامة الأنصاري قدس سره» و بعد می فرماید راه حل آن متمم الجعل است؛ اما اینکه چطور با متمم الجعل قابل حل است را ما بیان کردیم.